میراث

تخریب؛ سرنوشتی تلخ در انتظار سینما ایران

مریم اطیابی
ایران

چند روزی است که یک دل‌نگرانی جدید به نگرانی میراث‌دوستان کشور به‌ویژه پایتخت اضافه شده؛ نگرانی‌ای که این بار اهالی سینما همچون پرویز پرستویی را هم به واکنش واداشته است؛ نگرانی تخریب «سینما ایران» در خیابان لاله‌زار که یکی از مهم‌ترین سینماهای تاریخ ایران است و اخیرا از دیوان عدالت اداری حکم تخریب گرفته است. ظاهرا حدود دو سال پیش مالک این بنا به‌دنبال پیگیری حکم تخریب و نوسازی بوده که در میراث فرهنگی استان تهران با حکم واجد ارزش بودن بنا مواجه می‌شود که اجازه ساخت و ساز را از وی سلب می‌کند.

او هم در دیوان عدالت پیگیر ماجرا می‌شود و بالاخره در آذر ۹۹ حکم اجازه تخریب را می‌گیرد. این نخستین ملک واجد ارزش یا ثبت ملی نیست که دچار چنین فرجامی می‌شود و پیش از این هم بارها شاهد چنین فرجام تلخی برای میراث تاریخی کشورمان بوده‌ایم؛ اتفاق تلخی که نشان از یک گاف بزرگ در قانون میراث فرهنگی دارد و مشخص نیست چرا مسؤولان حقوقی و معاونان میراث فرهنگی به‌دنبال راهکاری برای حل این معضل در تعامل با قوه قضاییه و مقننه و احصاء نظرات جمعی از حقوقدانان برجسته نیستند.

حالا کارشناسان میراثی به‌جد توصیه می‌کنند که پیش از وقوع هربلایی بخش حقوقی و میراث فرهنگی استان تهران و مرکز و دفتر ثبت آثار تاریخی کشور و شهرداری منطقه ۱۲ در جلسه‌ای با مالک یا مالکان، جلوی یک تخریب فرهنگی دیگر را بگیرند و با خرید این ملک یا دادن بسته‌های تشویقی در خور، کاربری دوباره این بنای ارزشمند را رقم بزنند. در ضمن اگر خانه اتحادیه، خانه بوشهری‌ها، تئاتر نصر، سینما ایران، سینما متروپل، خانه‌های پیرنیا در لاله‌زار جنوبی و شمالی مرمت و تبدیل به کاربری احسن فرهنگی شود، خود به خود با توجه به نزدیکی این خیابان به خیابان ۳۰ تیر یک مرکز گردشگری- فرهنگی- تاریخی در این محدوده شکل می‌گیرد.

موسسان این سینما آرنولد یاکوسیان(۱۳۳۹-۱۲۵۲)، الکساندر لوین، امیل زورکوف، اسحاق قزلباش‌زنجانی و علی وکیلی هستند. یاکوسیان (بنیانگذار سینما در ایران) بعد از آشنایی با الکساندر لوین در سال ۱۳۰۵ از بادکوبه به تبریز و بعد از آن به تهران آمد و سینما ایران را در محل فعلی سینما البرز ساخته و در دوم اردیبهشت ۱۳۰۶ افتتاح کردند. آنها بعدها خانه‌های دکتر نوذری و دکتر گوهرخانم خاکپور را خریداری و سینما ایران را ساختند.

داوود قهردار، عکاس و نویسنده کتاب سینماهای تهران که به‌زودی کتابش منتشر خواهد شد با ارائه توضیحات بالا در گفت‌وگو با ما تشریح می‌کند: آرنولد یاکوسیان و الکساندر لوین سینما ایران را در سال ۱۳۰۶ در محل فعلی سینما البرز تاسیس می‌کنند. بعدها آرنولد یاکوسیان، الکساندر لوین، امیل زورکوف، اسحاق قزلباش‌زنجانی و علی وکیلی با هم زمین‌های تئاتری متعلق به دکتر نوذری و دکتر گوهرخانم خاکپور را کمی بالاتر از سینما البرز و روبه‌روی آن خریداری و سینما فعلی ایران را در سوم اسفند ۱۳۱۹ راه‌اندازی می‌کنند. سپس نام سینما ایران پیشین را تبدیل به سینما البرز می‌کنند. سینما ایران یکی از مطرح‌ترین سینماهای دهه ۲۰ و ۳۰ و جزو پرفروش‌ترین سینماهای لاله‌زار بوده است. یک عکس قدیمی از این سینما وجود دارد که مربوط به سال ۱۳۳۷ است و نشان می‌دهد مردم چگونه برای دیدن فیلم به این سینما هجوم آورده‌اند.

قهردار می‌گوید: در سال ۱۳۳۴ برای نخستین‌بار نمایش وایداسکرین در اینجا باب می‌شود. فیلم «دلاوران میزگرد» نخستین فیلم سینمااسکوپ را برای نخستین‌بار با صدای مجزا پخش می‌کنند. سینما در سال ۱۳۷۰ به دستور وزارت ارشاد از گردش کار خارج می‌شود.

رونمایی قدیمی‌ترین نسخ چاپ سنگی موزه رضوی

اگر علاقه‌مند نسخ قدیمی و چاپ سنگی هستید و اهل موزه‌گردی، مژده که می‌توانید از قدیمی‌ترین نسخ چاپ سنگی مصور آستان قدس‌رضوی که اخیرا از آن رونمایی شده، بازدید کنید. کتاب جامع بهادرخانی چاپ سال ۱۲۵۰هجری قمری در کلکته، کتاب انوار سهیلی چاپ سال ۱۲۶۱ هجری‌قمری و حمله حیدری چاپ سال ۱۲۶۴هجری قمری، سه نسخه‌ای است که از آنها رونمایی شده. کتاب جامع بهادرخانی از تألیفات غلامحسین جونپوری و دایره‌المعارف مفصلی در علوم ریاضی و نجوم به زبان فارسی است. انوار سهیلی ملاحسین کاشفی از نویسندگان عصر صفوی، دیگر اثر مصور چاپ‌سنگی قدیمی است که به زبان فارسی به اهتمام عباس‌علی در چاپخانه معتمدالدوله به چاپ رسیده‌است. منظومه حمله حیدری نیز از تألیفات ملابمانعلی راجی کرمانی از شاعران پارسی‌گوی سده دوازدهم و سیزدهم هجری‌قمری و در تبیین تاریخ صدر اسلام، زندگانی حضرت محمد(ص)، حضرت علی(ع) و نبردهای ایشان و واقعه کربلاست. دسترسی به متن کامل این آثار از طریق کتابخانه دیجیتال آستان قدس رضوی به نشانی digital.aqr.ir امکان‌پذیر است./ جام جم دیلی

در بحبوحه شیوع ویروس کرونا و غیرحضوری شدن مدارس، انتشار تصاویر چند معلم در فضای مجازی خبرساز شد؛ معلمانی که برای تدریس از جان مایه می‌گذارند

وقتی عشق، معلم می‌شود

مینا مولایی
ایران

می‌گویند یکی هستیم مثل بقیه، یکی که شغلش را عاشقانه دوست دارد و برای به سرانجام رساندنش از هیچ کاری دریغ نمی‌کند؛ یکی که در گیرودار شیوع ویروس کرونا، همان زمانی که آموزش‌ها از چارچوب مدرسه و کلاس درس و تخته سیاه کوچ کرده‌اند به قاب کوچک یک گوشی تلفن همراه یا یک تبلت، هنوز دست از تلاش برنداشته و جانانه ایستاده پای مسؤولیتی که قبول کرده. فرقی نمی‌کند معلم چه درس و چه پایه‌ای باشند؛ به کلاس اولی‌ها الفبا یاد بدهند یا به کلاس چهارمی‌ها ضرب سه رقمی در سه رقمی؛ برای کلاس دومی‌ها از کسی بگویند که مهربان‌تر از مادر است یا برای کلاس پنجمی‌ها برگی از تاریخ ایران‌زمین را بخوانند، آنها هرجای این خاک ۱,۶۴۸,۱۹۵ کیلومتر مربعی که باشند، از شمال تا جنوب، از شرق تا غرب، مشق عشق می‌کنند و درس زندگی می‌دهند. دانش‌آموزانی که سر کلاس این معلم‌ها می‌نشینند خوشبختند، حتی اگر در یک روستای دور و بدون امکانات زندگی کنند، خوشبختند چون اسم آموزگارشان، در فهرست آدم خوب‌های این روزگار نوشته‌شده‌است؛ آدم خوب‌هایی که در وانفسای جولان کرونا در کشورمان، حساب‌شان را از سودجویان مهلکه جدا کرده‌اند.

زیورتاج کریمی؛ معلم روستای سیاه‌بید اولیا | تدریس روی تخت بیمارستان

زیورتاج کریمی، معلم روستای سیاه‌بید اولیاست؛ معلم دبستان قدس، یکی از همان مدارس مختلط و چند پایه استان کرمانشاه؛ یک خانم معلم ۵۹ساله که با ۲۴سال سابقه تدریس اصلا به بازنشستگی فکر نمی‌کند؛ او عاشق معلمی است، نشان به نشان همان عکسی که از او در فضای مجازی منتشر شده، تصویری که این خانم معلم را روی تخت بیمارستان مشغول تدریس نشان می‌دهد. با او که تماس می‌گیریم تازه کلاس آنلاینش را برای بچه‌های کلاسش تمام کرده، بچه‌هایی که حتی همگی شانس دسترسی به تلفن همراه و تبلت را ندارند. خانم کریمی به ما می‌گوید: «من امسال ۲۳دانش‌آموز دارم و معلم پایه دوم و سوم هستم. از این ۲۳نفر از پایه شاید فقط هشت نفر به تلفن همراه هوشمند دسترسی داشته‌باشند، البته آنها هم تلفن شخصی ندارند بلکه از تلفن هوشمند پدرهایشان استفاده می‌کنند.»

تا وقتی کرونا نیامده‌بود، خانم کریمی درست مثل ۱۵سال گذشته هر روز فاصله کرمانشاه تا روستای سیاه‌بید اولیا را می‌رفت و می‌آمد تا بچه‌های روستا بی‌معلم نمانند، اما بعد از کرونا قصه او و بچه‌هایش هم خلاصه شد در یک دنیای مجازی. او اما کوله‌بار عشق به معلمی را از دنیای واقعی با خودش به این دنیا هم آورده‌است؛ ماجرایی که درباره‌اش می‌گوید: «اوایل آبان بود که به ویروس کرونا مبتلا شدم. واقعا جایی هم نمی‌رفتم چون مینیسک پایم مشکل داشت و رفت و آمد برایم سخت بود، این وسط فقط یک بار دندانپزشکی رفتم که فکر می‌کنم همانجا کرونا گرفتم و ریه‌هایم درگیر شد.»

درگیری ریه‌ها، این خانم معلم مهربان را به بیمارستان فارابی کرمانشاه رساند و یک بستری ۱۴ روزه برای درمان. شاید اگر خیلی‌ها جای خانم کریمی بودند در این روزهای بیماری و بستری، قید کارشان را می‌زدند و روی درمانشان تمرکز می‌کردند، او اما لحظه‌ای از یاد دانش‌آموزانش غافل نشد:« دیدم اگر به بچه‌ها درس ندهم کلاس آنها عملا دوهفته تعطیل می‌شود، به خاطر همین هرزمانی که حالم بهتر بود، گوشی را برمی‌داشتم و درس‌ها را برایشان می‌فرستادم و پیگیر انجام تکالیف‌شان بودم.»

او در آن روزها اصلا به بچه‌های کلاسش نگفت که درگیر بیماری شده، چرایش را که می‌پرسیم می‌گوید:« نمی‌خواستم نگران شوند و فکر کنند الان از بچه‌های دیگر عقب می‌افتند.»

تصویر او را روی تخت بیمارستان مشغول تدریس، دخترش ثبت کرده، تصویری که حالا نشان احساس مسؤولیت و عشق معلمی است که می‌گوید معلم باید عاشق باشد.

برات ا... آهنگرزاده، روستای برآباد شهرستان خواف | کلاس در خانه آقای معلم

خانه‌ای که حالا کلاس درس شده؛این حکایت معلمی آقا معلم ۴۶ساله‌ای است که با ۲۱سال سابقه تدریس در یکی از روستاهای مرزی استان خراسان رضوی به دانش‌آموزانش درس همیاری و مشارکت می‌دهد. آقای برات ا... آهنگرزاده، معلم مدرسه مولوی حسین در این روستاست؛ جایی در ۴۰کیلومتری افغانستان، روستای برآباد شهرستان خواف. او حالا مدت‌هاست خانه‌اش را به کلاس درس بچه‌هایی تبدیل کرده که دسترسی به تلفن همراه و تبلت ندارند. این آقا معلم به ما می‌گوید: «من ۱۷سال در روستاهای دیگر همین شهرستان معلم بودم، الآن دوسال است که معلم روستای خودم شده‌ام.»

او معلم پایه چهارم است با ۳۵دانش‌آموز. از این ۳۵ نفر اما پنج نفر تلفن همراه و تبلت ندارند. او اما حق معلمی را برای آنها هم مثل بقیه تمام کرده‌است. ماجرایی که درباره‌اش می‌گوید: «ما هم مثل بقیه در شبکه شاد کلاس‌های‌مان را تشکیل می‌دهیم اما پنج نفر از دانش‌آموزان من نه خودشان و نه خانواده‌هایشان تلفن همراه هوشمند و تبلت ندارند، حتی تلویزیون‌های‌شان هم قدیمی است ودیجیتال نیست. من دیدم که اینها از درس عقب می‌افتند، به همین دلیل گفتم حداقل برای‌شان فرصتی به وجود بیاورم که با رعایت فاصله اجتماعی در خانه من به طورحضوری درس بخوانند.»

در خانه آقای آهنگرزاده، حالا از اول مهر روی دانش‌آموزانش باز است. کلاس درس حضوری‌شان هم هر روز از حدود ساعت ۹ تا ۱۰ و۳۰دقیقه برگزار می‌شود. این اما همه ماجرا نیست، زیرا برای بچه‌هایی که در شبکه شاد حضور دارند، او هر روز از ۶ و۳۰دقیقه تا ۲۰و۳۰دقیقه کلاس برگزار می‌کند و این یعنی تلاشی مضاعف برای انجام مسؤولیتی که به عهده گرفته: «باورکنید آن اوایل وقتی این بچه‌ها با خانواده‌های‌شان می‌آمدند در خانه من و می‌گفتند ما که تبلت نداریم چه کار کنیم، من خودم خجالت می‌کشیدم از این‌که نمی‌توانم کمکشان کنم. بنابراین تصمیم گرفتم حداقل برای این چند نفر کلاس حضوری تشکیل بدهم.»

آقای آهنگرزاده درباره عکسی هم که در فضای مجازی از او و تدریسش در این روزهای کرونایی منتشر شده، می‌گوید: «این عکس را برای کانال شاد مدرسه گرفتیم، می‌خواستیم اگر کسی واقعاً دسترسی به اینترنت برایش سخت است، خجالت نکشد و مثل بقیه در کلاس حضوری شرکت کند که از همین شبکه هم دست به دست شد و چرخید.»

این تصویر حالا چرخیده و چرخیده و شده نشان بزرگواری آقا معلمی که هر وقت در خانه‌اش برای دانش‌آموزانش کلاس دارد، همسر و بچه کوچکش را می‌فرستد خانه اقوام؛ اقا معلمی که در خانه‌اش به روی دانش‌آموزانش باز است.

یاسین مرادی، معلم روستای فیاد | خرید تبلت برای دانش‌آموزان کلاس

او هم یک معلم فداکار دیگر است؛ معلم مدرسه محمد رسول ا... روستای فیادِ شهرستان ثلاث باباجانی. فاصله محل زندگی او تا مدرسه‌اش، به اندازه فاصله شهرستان پاوه تا ثلاث باباجانی است؛ چیزی حدود دو ساعت. او اما این روزها مثل خیلی معلم‌های دیگر، آنلاین به بچه‌های کلاسش تدریس می‌کند. کلاس آقای یاسین مرادی، چهار دانش‌آموز بیشتر ندارد، دانش‌آموزانی که در سه پایه اول، دوم و پنجم مشغول تحصیلند؛ دانش‌آموزانی که نه تبلت داشتند نه تلفن همراه هوشمند! موضوعی که به چشم آقای مرادی آمد و او همه تلاشش را کرد تا آنها هم فرصت حضور در کلاس‌های مجازی را داشته‌باشند.

او به ما می‌گوید: من خودم روزهای کودکی‌ام را در روستای هجیج شهرستان پاوه گذراندم، خودم فرزند همین روستاهای محروم و مرزی هستم و دوران سخت تحصیلم را در روزهای کودکی هنوز از یاد نبرده‌ام. انگیزه‌ام هم برای کمک به دانش‌آموزان کلاسم همین بود.

این معلم ۳۳ساله، چند وقت پیش آستین همت بالا زد و با کمک خیرین زادگاهش، با تهیه چهار تبلت به ارزش ۱۱میلیون تومان، فرصت حضور در کلاس‌های آموزشی آنلاین را برای دانش‌آموزانش فراهم کرد:« من از جنس همین مردمم، از ۱۴سال سابقه خدمتم ۱۲سالش را در دورترین روستاهای ثلاث باباجانی تدریس کرده‌ام، بعضی وقت‌ها دوساعت پیاده راه می‌رفتم تا به کلاس درسم برسم، الان هم قضیه برای من همان است، من پای مسؤولیتی که قبول کرده‌ام ایستاده‌ام. من نمی‌خواستم این بچه‌ها از آموزش دور بمانند، این کمترین کاری بود که می‌شد انجام بدهیم.»

برای این معلم کرمانشاهی هم، معلمی‌یک تعریف بیشتر ندارد؛ تعریفی که او و خیلی‌های دیگردر عمل ثابت کرده‌اند:« از نظر من یک معلم باید عاشق کارش باشد، اگر عاشق بود با همه مشکلاتش کنار می‌آید. آن چیزی که من و بقیه معلم‌ها را سرکلاس درس نگه می‌دارد همین عشق است، اگر نبود شاید خیلی از ماها اینجا نبودیم.»

نازدار افشنگ، معلم ساکن در روستای باب خالدآباد

در جست‌وجوی اینترنت، وسط کوه‌های برفی

خانم معلم جوان ساکن روستای صعب العبور باب خالدآباد اشنویه را هم حالا همه می‌شناسند. حتی اگر اسمش را ندانند اما حتما تصویرش را بالای کوه‌های برفی روستای محل سکونتش دیده‌اند، تصویر خانم معلمی که در سرمای این روزهای آذربایجان غربی به دانش‌آموزانش درس ایثار و استقامت می‌دهد.

نازدار افشنگ، معلم کلاس سوم ابتدایی مدرسه شهدای هسته‌ای امیرآباد است اما خانه‌اش کیلومترها با مدرسه محل تدریس فاصله دارد، محل سکونتش در روستاست و مدرسه‌اش در شهر. او به ما می‌گوید: اینترنت در روستای ما و دوسه روستای اطراف بسیار سخت است،مجبوریم برای این‌که تلفن همراه آنتن داشته‌باشد به نقاط مرتفع برویم، الان هم که به خاطر قرنطینه و کرونا، آموزش کلا در کلاس‌های مجازی در اینترنت انجام می‌شود.»

او مجبور است برای دسترسی به اینترنت هر روزی که کلاس دارد خودش را بالای کوه‌های برفی برساند و در سرما، کلاس درس را برای ۲۳ دانش‌آموزش برگزار کند: «از نظر من معلمی یعنی فداکاری، وگرنه که نباید اسم‌مان را معلم بگذارند. من هم از وقتی کرونا شروع شد، دغدغه داشتم که چطور به بچه‌ها تدریس کنم تا آنها از بقیه عقب نمانند، این مشکل آنها نبود که در روستای محل زندگی من، دسترسی آسانی به اینترنت وجود نداشت.»

همین شد که خانم افشنگ -که تازه دوسال است به عنوان معلم حق‌التدریس وارد آموزش وپرورش استان آذربایجان‌غربی شده- شال و کلاه کرد و برای پیدا کردن آنتن و دسترسی به اینترنت به دل کوه‌های برفی زد: «این مشکل بی‌اینترنتی فقط مشکل من نیست، همه دانش‌آموزان روستای ما و دوسه روستای اطراف هم همین مشکل را دارند و امیدوارم آنها هم مثل خیلی دانش‌آموزان دیگر بتوانند بالاخره در خانه‌هایشان به اینترنت دسترسی داشته‌باشند.» البته بعد از انتشار تصاویر این خانم معلم فداکار در شبکه‌های اجتماعی قرار شده تا یک ماه آینده اینترنت نسل چهارم در روستای باب‌خالدآباد با پیگیری وزارت ارتباطات به بهره‌برداری برسد.

مریم اربابی، معلم دبستان شاهد ریحانه شهرستان گرمه

جای خالی خانم معلم فداکار

با انتشار تصویرش روی تخت بیمارستان، زیر دستگاه اکسیژن، مشغول تدریس در کلاس آنلاین، همه او را شناختند؛ او اگر امروز زنده‌بود می‌توانستیم با خودش صحبت کنیم، مثل بقیه معلم‌های این گزارش، از خودش بپرسیم که چرا با آن حال بد کلاس درس و دانش‌آموزانش را فراموش نکرده؟! اما مریم اربابی، معلم کلاس چهارم مدرسه ابتدایی شاهد ریحانه شهرستان گرمه حالا ۴۰روز است که از دنیا رفته؛ روی پرونده‌اش مُهر ابتلا به ویروس کرونا خورده و او هم شده یکی از آن عددهایی که هر روز حوالی ظهر سخنگوی وزارت بهداشت از آمار جان‌باختگان مبتلا به کووید - ۱۹ به رسانه‌ها اعلام می‌کند.

او حالا نیست و ما پای صحبت خواهر کوچک‌ترش ، تکتم اربابی می‌نشینیم و با او روایت عاشقی مریم را مرور می‌کنیم. خانم معلمی ۴۶ساله با ۲۸سال سابقه خدمت، تا بازنشستگی راه چندانی نداشت و همچنان عاشقانه پای تدریسش به بچه‌ها ایستاده‌بود؛ حتی روی تخت بیمارستان و حتی با حال ناخوش.

ویروس کرونا کجا سراغ مریم آمد؟ این سوال را خانواده او شاید بارها از خودشان پرسیده‌باشند، درست مثل خواهرش. خواهری که به ما می‌گوید:« مریم واقعا نسبت به رعایت پروتکل‌های بهداشتی حساس بود، فوق‌العاده حساس. چون همسرش جانباز شیمیایی است و دیابت هم دارد و به خاطر این‌که جزو گروه‌های با ریسک بالاست، خواهرم خیلی رعایت می‌کرد تا مبادا ویروس وارد خانه‌شان بشود و مطلقا جایی نمی‌رفت و با کسی رفت و آمد نداشت. اما از وقتی مدارس باز شد به خاطر این‌که وضعیت منطقه ما قرمز نبود، کلاس‌ها حضوری بود و خواهرم هر روز در مدرسه حاضر می‌شد. برای رعایت پروتکل‌های بهداشتی بچه‌های کلاس را به دو گروه تقسیم کرده‌بود و هر گروه یک روز می‌آمد، خواهرم از صبح تا ساعت یک مدرسه بود و بعد هم برای این‌که فاصله‌اجتماعی رعایت شود تکالیف شان را از ساعت ۳ تا ۷ شب در شبکه شاد چک می‌کرد؛ حتی من چندبار خودم به او گفتم این‌طوری که کارت بیشتر شده، می‌گفت این‌طوری برای سلامت بچه‌ها بهتر است.»

شاید یک بار در همین رفت و آمدها به مدرسه، شاید اصلا یک بار در کلاس درس، هیچ‌کس نفهمید ویروس کرونا کجا کمین کرد و مریم را گرفتار کرد. خواهرش اما می‌گوید:« هشتم آبان بود که من با مریم صحبت کردم، تازه علائمی مثل سرماخوردگی داشت و فکر می‌کرد همین هم است. بعد از حدود یک هفته مادرم به من گفت حال مریم اصلا خوب نیست، انگار در این مدت چند باری دکتر رفته‌بود اما کسی تشخیص نداده‌بود که کروناست. چند روزی را هم در خانه استراحت کرده‌بود و در این مدت در شاد تدریس می‌کرد تا این‌که یک روز با حال خیلی بدی او را به اورژانس رساندند، ما دیگر همان‌جا حدس زدیم که به کرونا مبتلا شده، به فاصله کوتاهی هم او را به سی‌سی‌یو بردند و بعد هم با آمبولانس او را به بیمارستان امام‌حسن (ع) بجنورد منتقل کردند.»

یادآوری آن روزها برای خواهری که تازه داغ دیده، کار سختی است. تکتم اما در این چند هفته بارها آخرین روزهای زنده‌بودن مریم را مرور کرده‌است:« ۱۶ آبان بود که من به مریم پیام دادم و صحبت کردیم، بعد به مرور انگار حالش بهتر شده‌بود، حتی دیگر دستگاه اکسیژن لازم نداشت، همان موقع‌ها بود که با تلفن همراهش تکالیف بچه‌ها را چک می‌کرد و با آنها درباره درس‌های جدید حرف می‌زد. این روال ادامه داشت تا این‌که یک دفعه به ما گفتند مریم از دنیا رفته! واقعا همه ما شوکه شدیم. او هیچ بیماری زمینه‌ای نداشت، واقعا ناباورانه ما را تنها گذاشت.» با این‌که از مریم اربابی حالا یک تصویر از فداکاری مثال‌زدنی اش روی تخت بیمارستان به جا مانده، اما خواهرش برای ما از گذشته او هم می‌گوید؛« مریم واقعا شخصیت مظلومی‌داشت، خیلی هم صبور بود، همکارانش در مدرسه هیچ‌وقت او را خانم اربابی صدا نمی‌زدند می‌گفتند مریم مظلوم؛ بعد از این اتفاق یکی از همکارانش به من گفت مریم در بین درس‌های فارسی، درس ریزعلی خواجوی و فداکاری اش را خیلی دوست داشت، حالا که فکرش را می‌کنم می‌بینم او هم یک جور فداکاری کرد و جانش را پای این فداکاری داد.بعد از این‌که خواهر من شهید خدمت شد، مدارس حضوری در شهر ما تعطیل شد البته آمار کرونا هم بالاتر رفته‌بود اما الان همه ما فکر می‌کنیم شاید این اتفاق یک نشانه‌بوده تا جان دانش‌آموزان و معلمان دیگر به خطر نیفتد.» تصویر این خانم معلم فداکار را اما پزشک معالجش ثبت کرده‌است یعنی آقای دکتر اسماعیلی که درباره انگیزه‌اش از ثبت این تصویر ماندگار می‌گوید: «من دیدم بیمارم با اکسیژن خون پایین، ضربان قلب بالا و تنفس‌های مشکل دار تلفن همراه توی دستش دارد. تنفس او جوری بود که واقعا به سختی نفس می‌کشید، بعد متوجه شدم او معلم است و در شبکه شاد مشغول رسیدگی به تکالیف دانش‌آموزانش است، همان‌جا سریع این تصویر را ثبت کردم تا فداکاری ایشان ماندگار بشود.»